

Revision in the Theory of History Error

Shayan Karami*

Abstract

The purpose of this research is to review the theory of history by criticizing of the Theory of History Error. In other word, the research has two concerns, the first is the need to explain the necessity of the theory of history and the second is to revise the theory of history error. The main question of the research is what is the theory of history? And how can recognize an error in the theory of history? This research has been done by historical method of error analysis in six stages. Findings show the knowledge of history has been sacrificed of conflict between Marxism and opponents Marx's theory of history. In other word, one of the harmful consequences of WWII was the destruction of the knowledge of history. Opponents of Marxism, such as Popper, have attacked the roots of historical knowledge by formulating the theory of history error. Therefore, revising the theory of history error is an important step towards improving the science of history. The theory of history error is based on error assumptions; because, history is not knowledge based on unique events and historical knowledge is formed based on common historical experiences. Also, the assumption of the impossibility of the theory of history is a mistake; because, history is an important part of any social theory. Although the error of the theory of history has been disastrous so far, it is not appropriate to completely reject the knowledge of history. The growing wave of violence in the world and the signs of countries preparing to start of WWII

* PhD of history and university lecturer, Ilam University, Ilam, Tehran , shayan_karami99@yahoo.com

Date received: 2022/08/10, Date of acceptance: 2022/12/16



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

show that repressing the knowledge of history has not led to the expansion of global peace and security.

Keywords: Theory of History, Error Theory, Social Theory, Pauperism, Marxism

بازنگری در نظریه خطای تاریخ

شایان کرمی*

چکیده

هدف این تحقیق بازنگری در نظریه خطای تاریخ و دو دغدغه عمده مقاله، یکی، تبیین ضرورت نظریه تاریخ و دوم، بازاندیشی در نظریه خطای تاریخ است. سوال اصلی تحقیق این است که نظریه خطای تاریخ چیست و چگونه می‌توان خطا را در نظریه تاریخ تشخیص داد؟ این پژوهش به روش تاریخی تحلیل خطا در شش مرحله، انجام شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد، دانش تاریخ قربانی نزاع بین مارکسیسم و مخالفان نظریه تاریخ مارکس شده است. به عبارت دیگر، یکی از پیامدهای زیانبار جنگ جهانی دوم ویرانی دانش تاریخ بود. مخالفان مارکسیسم - از جمله کارل پوپر - با صورت‌بندی نظریه خطای تاریخ تبریر ریشه دانش تاریخ زده‌اند. بنابر این، بازنگری در نظریه خطای تاریخ گامی مهم در جهت بهبود دانش تاریخ است. نظریه خطای تاریخ بر مفروضات خطا متکی است، زیرا تاریخ دانش مبتنی بر رخدادهای منحصربفرد نیست و معرفت تاریخی بر پایه ادراک و تجارب تاریخی مشترک شکل می‌گیرد. همچنین، فرض عدم امکان نظریه تاریخ یک خطاست، زیرا تاریخ بخش مهمی از هر نظریه اجتماعی است. اگرچه خطای نظریه تاریخ تاکنون پیامدهای فاجعه‌باری داشته است؛ سزاوار نیست دانش تاریخ به صورت کامل نفی شود. موج فزاینده خشونت در جهان و علائم آماده شدن کشورها برای ورود به جنگ جهانی سوم نشان می‌دهد سرکوب دانش تاریخ به گسترش صلح و امنیت جهانی منجر نشده است.

* دانش‌آموخته دکتری تاریخ و مدرس گروه تاریخ، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران
shayan_karami99@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۲۵



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: نظریه تاریخ، خطای تاریخ، پوپریسم، نظریه اجتماعی، مارکسیسم

۱. مقدمه

یکی از پرسش‌های بنیادی تاریخ تبیین واگرایی و چندگانگی مسیر دگرگونی تاریخی است. چرا جوامع از یکدیگر فاصله می‌گیرند و به چه علت مسیرهای بسیار متفاوتی طی می‌کنند؟ داگلاس نورث، متخصص تاریخ اقتصادی، در پاسخ به این پرسش بنیادی به الگوهای نظری در تاریخ جوامع اشاره می‌کند (مهدوی و نصیری‌اقدم، ۱۳۸۸: ۱۶۰). ما انسان‌ها جهان را براساس الگوهای ذهنی درک و فهم می‌کنیم و این قواعد نظری پیوسته تغییر می‌کنند. از مهم‌ترین نکات در ارتباط با تاریخ این است که ما با انبوه بی‌شماری از قواعد در حال تغییر مواجه‌ایم. وقتی موضوع یا پدیده‌ای را در تاریخ بررسی می‌کنیم، باید به این نکته توجه کنیم که قواعد بازی بارها و بارها تغییر کرده است. از نظر نورث انسان‌ها با مدل‌های ذهنی متفاوت به محیط می‌نگرند. ساختارهای اشتباه و مدل‌های ذهنی معیوب و حاوی خطا که خواسته یا ناخواسته بنا شده‌اند، قواعد بازی برای نسل‌های بعد را تعیین می‌کنند. یک چرخه نظری معیوب ممکن است برای مدت‌های طولانی به حیات خود ادامه دهد. جوامعی که گیر می‌افتند از نظام‌های اعتقادی و نهادهایی برخوردارند که از رویارویی با حل مسائل جدید و پیچیده جامعه ناتوان‌اند (همان، ۱۶۶).

اگر نظریه‌ها را به مثابه «انواع» فرض کنیم، نظریه‌هایی که کارکرد بهتری دارند در فرآیندی تکاملی - گسترش می‌یابند و نظریات ناکارآمد منقرض می‌شوند.^۱ بر پایه تحقیقات زیست‌شناسان تکاملی روابط متقابل و ساختار جوامع حشرات اجتماعی مانند مورچه‌ها، زنبورها و موریانه‌ها - تا زمانی که این گونه‌ها ثابت بمانند - می‌تواند برای چند هزار سال بدون هیچ تغییری تکرار شود، اما ساختار جوامع انسانی، بدون نیاز به تغییر ژنتیکی، می‌تواند تغییر کند. تغییر از جوامع باستان به جوامع صنعتی یک تحول ساختاری بدون تغییر در نژاد انسان بوده است (Macraill & Taylor, 2004: 84). اگر توسعه در جهان توزیع ناهمسانی دارد، به این خاطر است که بسیاری از کشورها در مسیر توسعه به خطا رفته‌اند. انباشت دانش از عوامل اصلی تحولات فرهنگی و ضرورت تغییر در نظریه‌هاست. البته هیچ تضمینی در کار نیست که تجربه انباشته گذشته برای حل مسائل جدید به کار آید (نورث، ۱۳۸۵: ۲۹۱). شتاب تحولات علمی و اجتماعی در چند دهه اخیر این واقعیت را برجسته ساخته که کارآمدی نظریه‌های اجتماعی با گذشت زمان، محل تردید است. ممکن است بخش‌هایی از یک نظریه با یافته‌های جدید

ناسازگار باشد، از این روی، بازنگری در نظریه ضرورت می‌یابد. ارتکاب خطا به واسطه ارائه نظریات جسورانه نوین توجیه علمی دارد. نظریه جدید ممکن است توأم با خطا باشد. به منظور جلوگیری از پیامدهای زیانبار، تلاش در جهت تشخیص خطا یک ضرورت و البته، خود خطا، الهام‌بخش مسیری جدید است.

نظریه تاریخ که توسط مارکسیسم صورت‌بندی شده است، یکی از اثرگذارترین نظریه‌های طرح شده در جهان بوده است. نظریه تاریخ مارکس منشأ جنبش‌ها و انقلاباتی در جهان شد و با توسل مارکسیسم به خشونت، ویرانی‌های زیادی برجای گذاشت. پیرو خلع سلاح و غیر نظامی سازی کشورها بعد از جنگ جهانی دوم، تلاشی صورت گرفت تا در حوزه نظری مارکسیسم را خلع سلاح کنند. اندیشمندان بزرگی -مانند پوپر- با نفی نظریه تاریخ، تلاش کردند، دندان زهرآگین مارکسیسم را بیرون بکشند. آنها برای خلع سلاح مارکسیسم، دانش تاریخ را قربانی کردند. به عبارت دیگر، از جمله پیامدهای جنگ جهانی دوم -در حوزه نظری- ویرانی دانش تاریخ بود. زیرا به باور مخالفان، نظریه تاریخ از ابتدا در خدمت توتالیتاریسم، افراط‌گرایی و ترویج خشونت بوده است.

۱.۱ طرح مسئله

دانش تاریخ قربانی خلع سلاح و شکست مارکسیسم شده است. کارل پوپر نظریه خطای تاریخ را در تقابل با نظریه تاریخ مارکس ارائه کرد. بر اساس دیدگاه پوپریسم نه تنها نظریه تاریخ مارکس، بلکه هر گونه نظریه تاریخ -از جمله نظریه کهن مشیت الهی- با خطا مواجه می‌شود. پوپریسم نظریه تاریخ را به عنوان مستحکم‌ترین پایگاه توتالیتاریسم و خصم جهان آزاد رد می‌کند. این در حالی است که خود پوپر و هم‌فکرانش نظریه تاریخ را برای تقویت موضع لیبرالیسم به کار می‌گیرند.

خطاها در همه جا شیوع دارند، ممکن است یک نظریه با خطای جزئی ارائه و یا کل نظریه بر یک فرض خطا بنا شود. این تحقیق ضمن اذعان به خطاهای مارکس و مارکسیسم، قصد دارد از نظریه تاریخ دفاع کند. دو دغدغه عمده مقاله، یکی، تبیین نظری ضرورت نظریه تاریخ و دوم، بازنگری در نظریه خطای تاریخ است. در راستای مسئله پژوهش این سوالات مطرح است که نظریه خطای تاریخ چیست؟ و چه راهبردی برای تشخیص خطا در نظریه تاریخ وجود دارد؟

۲.۱ پیشینه تحقیق

نظریه تاریخ اولین و قدیمی‌ترین نظریه طرح شده در جهان است. اولین تلاش‌ها برای شناسایی قواعد و سنن حاکم بر جهان و تبیین علل و عوامل رخدادهای تاریخ با مشیت الهی و خواست و اراده خداوند پیوند دارد. مشیت الهی مهم‌ترین نظریه پیشا مدرن است که چگونگی خلقت جهان و علل رخدادهای تاریخ را توضیح می‌دهد. دانش تاریخ در نظریه‌های فیلسوفان و اندیشمندان بزرگی مانند ابن‌خلدون، جان لاک، ایمانوئل کانت، هگل، مارکس و ... خودنمایی کرده است. حتی نظریه تکامل داروین در حوزه علوم طبیعی نیز به اتکای مطالعات تاریخی ارائه شده است. ماتریالیسم تاریخی مارکس^۲ بر پایه نظریه تکامل داروین و با اثرپذیری از هگل صورت‌بندی شد. بسیاری از اندیشمندان جهان چندین دهه از عمرشان را صرف نقد و رد آراء هگل، داروین و مارکس کردند.^۳ در واقع نظریه خطای تاریخ^۴ بخشی از میراث مارکسیسم است. البته پرسش از خطا پیشینه تاریخی طولانی‌تری دارد.^۵

این تحقیق دست‌کم دو نوآوری برجسته دارد. این نوآوری‌ها عبارتند از: ۱. تاکنون تحقیق مستقل و منسجمی در زمینه نظریه خطای تاریخ انجام نشده است. این تحقیق به‌شکلی هدفمند، پیشینه نظریه خطای تاریخ را در میراث مارکسیسم برجسته کرده است. ۲. تحقیق حاضر در مسیر بازاندیشی نظریه تاریخ با ارائه تحلیل‌های نوگام مؤثری برداشته است.

۳.۱ چارچوب نظری

تاریخ نظریه‌ای خود بنیاد، پویا و در حال تغییر است. هیچ مرجعی بیرون از تاریخ برای توضیح نظریه تاریخ وجود ندارد. «درخت» استعاره مناسبی برای اشاره به نظریه تاریخ است. تحقیق حاضر با تعداد قابل توجهی از شاخه‌های فکری از جمله برساخت‌گرایی، پساساختارگرایی، رویکرد تکاملی، پاره‌ای از آموزه‌های مارکسیسم و ... مفروضات مشترک دارد. اما هیچ یک از این شاخه‌ها مرجعی برای نظریه تاریخ نیستند، بلکه میوه‌های این درخت محسوب می‌شوند. نظریه تاریخ در پس زمینه همه تحقیقات اجتماعی حضور دارد و همواره این قابلیت وجود دارد که به‌عام‌ترین و گسترده‌ترین نظریه اجتماعی تبدیل شود.

خطا جنبه‌ای از تناقض است که تأییدکننده حقایق عینی نیست و با درستی همزیستی ندارد. خطاها در هر جایی شایع هستند و اشخاص، سازمان‌ها و ملت‌ها ممکن است مرتکب خطا شوند. تاریخ شاهد بسیاری از خطاهای مختلف در دوران‌های مختلف - اعم از جوامع ابتدایی یا

پیشرفته- بوده است. وقوع خطا بین کشورهای پیشرفته و کشورهای توسعه‌نیافته، اشخاص معروف یا مردم عادی فرقی نمی‌گذارد. علل خطا ممکن است نشأت گرفته از یک عامل منفرد یا تعدادی عوامل در یک سیستم باشد. پیامدهای خطا می‌تواند به ضرر جزئی، تلفات فاجعه‌بار، انحلال سازمان‌های اجتماعی، سقوط کشورها و حتی پایان بشر منجر شود (Kaizhang and Liu, 2016: 1).

این پژوهش اصول ذیل را مفروض می‌گیرد: ۱. گزاره‌هایی که به‌صورت علمی اثبات شده‌اند، تا زمانی که خطا، نقص و تناقض‌شان اثبات نشود، معتبر هستند. ۲. مجموعه دانشی که از طریق دلایل منطقی این گزاره‌ها به‌دست آمده، معتبر است. ۳. همه تاریخ، تاریخ اکنون است. هدف دانش تاریخ آباد کردن گذشته نیست و جهت‌گیری تبیین‌های تاریخی به‌سمت پاسخ‌گویی به مسائل جامعه کنونی است. ۴. نظریه‌ها ساخته شرایط محیطی، فرهنگی و زیستی مشخصی هستند؛ بنابراین، تاریخ مصرف دارند، زیرا ساختارها پیوسته در حال تغییر هستند. ۵. دانش تاریخ بخش جدایی‌ناپذیر نظریه اجتماعی است. ۶. نظریه موتور ماشین تاریخ است و بدون آن دانش تاریخ کارایی ندارد. ۷. نظریه تاریخ قابل راستی‌آزمایی و جامعه امروز معیار آزمایش درستی و خطای آن است.

۴.۱ روش تحقیق

روش همزاد نظریه است. هیچ نظریه‌ای فاقد روش نیست و هیچ روشی بدون پشتوانه نظری ساخته نمی‌شود. اگرچه ممکن است یک نظریه، روش را توضیح ندهد؛ هر نظریه‌ای حاوی روش است. اگر نظریه‌ای قادر به توضیح روش نباشد، به احتمال بسیار، دچار تناقض و خطاست. با این وجود، روش مستقل از نظریه است و می‌توان یک روش را منهای نظریه در تحقیقات اجتماعی به کار گرفت. تحقیق حاضر به روش تاریخی تحلیل خطا انجام شده است. این روش تجزیه و تحلیل، برای تشخیص خطا و تناقض درونی نظریه قابل استفاده است. این روش در جریان همین تحقیق ساخته شده و برای اولین بار در پژوهش حاضر مورد استفاده قرار می‌گیرد. روش تاریخی تحلیل خطا در شش مرحله انجام می‌شود. در مرحله اول، مقولات و مفروضات کلیدی نظریه شناسایی و یادداشت می‌شود. در عنوان هر نظریه دست‌کم به یک یا دو مقوله پایه اشاره شده است. در مرحله دوم، رابطه مقولات اصلی با همدیگر تجزیه و تحلیل می‌شود. این تجزیه و تحلیل برای نشان دادن تناقض‌های نظری احتمالی ضرورت دارد. در مرحله سوم، وضعیت و شرایط کلی این مقولات در جامعه حاضر تجزیه و تحلیل می‌شود.

هدف تحلیل در این مرحله، تبیین مقولات برای ردیابی فرآیند تغییر و آزمایش نظریه بر پایه حقایق عینی است. در مرحله چهارم، تجزیه و تحلیل بر این پایه است که مقولات کلیدی نظریه در کدام یک از سه حوزه کلان محیطی، فرهنگی و زیستی جای می‌گیرند. هدف از تجزیه و تحلیل مقولات در مرحله چهارم این است که نشان دهیم، نظریه مورد نظر، بر کدام عوامل تأکید دارد و کدام عوامل را مغفول گذاشته است. یکی از مهم‌ترین اهداف تحلیل در این مرحله، درک و فهم نسبت اقتصاد و نظریه است. باید بفهمیم که جایگاه اقتصاد در نظریه کجاست و نظریه چه تحلیل اقتصادی دارد؟ تحلیل اقتصادی یکی از مهم‌ترین آموزه‌های درست مارکس برای تحقیقات تاریخی است. شاید نظریه مبنای تحلیل را به یک عامل تقلیل دهد، برای تشخیص خطا ممکن است لازم باشد سایر عوامل را به نظریه وارد کنیم. در مرحله پنجم، داده‌ها و رخدادها در ارتباط با مقولات کلیدی تجزیه و تحلیل می‌شوند. در مرحله ششم، براساس تجزیه و تحلیل به دست آمده در مراحل پیشین، ارزیابی نهایی انجام و نتایج در قالب تعدادی گزاره ارائه می‌شود.

۲. چیستی نظریه تاریخ

بررسی منابع مکتوب کهن نشان می‌دهد صورت‌بندی نظری یکی از راه‌کارهای اصلی بشر برای تبیین مسائل و درک بهتر ماهیت پدیده‌ها بوده است. نظریه‌ها به‌عنوان الگوهای ذهنی مشترک فهم اجتماعی ما را شکل داده‌اند. جبهه گرفتن علیه نظریه در تحقیقات اجتماعی کاری بیهوده است، چرا که معرفت‌به جهان هستی بنیادی نظری دارد و ما به‌واسطه همین الگوهای ذهنی جهان را می‌شناسیم. در حال حاضر بحث و مشاجره دهه‌های پیشین بین علوم اجتماعی و تاریخ بر سر نظریه و رخداد، البته به نفع نظریه، پایان یافته است. به‌استثنای اقلیت بسیار محدودی از تاریخ‌دانان، کاربست نظریه در تحقیقات تاریخی پذیرفته شده است. به‌رغم آن، بدفهمی از تاریخ و نظریه اجتماعی هم‌چنان پابرجاست. برای نمونه، این گزاره که می‌گوید: «نظریه اجتماعی نیازمند تاریخ است» (Bjorn, 2013: 190) مشمول بدفهمی از تاریخ و نظریه اجتماعی است. این گزاره نظریه اجتماعی و تاریخ را دو ذات مستقل از هم فرض می‌کند، اما تاریخ بخش جدایی‌ناپذیر و مهم هر نظریه اجتماعی است. پیتر برگ هم با طرح «تاریخ و نظریه اجتماعی» به این گزافه‌فهمی دامن زده است. آلتوسر (به نقل از تامپسون ۱۹۹۵، ۱۸-۱۹) می‌گوید، تاریخ به‌عنوان «نظریه غایب» همواره در پس رخدادها حضور دارد. طبق نظر آلتوسر، کاربست نظریه تاریخ به نحوی در پس نظریه‌های غایب رخ می‌دهد و به شکل طبیعی با آن

اشتباه گرفته می‌شود. براساس این دیدگاه، تاریخ یک نظریه غایب است و رخداد‌های تاریخی در واقع کاربست یک نظریه غایب هستند که با خود تاریخ ناموجود خلط می‌شوند. به عبارت دیگر، داده‌های تاریخی خود تاریخ نیستند، بلکه کاربست نظریه تاریخ هستند.

نظریه تلاشی است برای توضیح منظم وقایع مشاهده شده و نظریه‌ها به پیوند با رویکردهای نظری گسترده‌تر گرایش دارند (گیدنز، به نقل از: Macrailld & Taylor, 3). همه تحقیقات اجتماعی و جامعه‌شناختی به‌وضوح و یا به‌صورت ضمنی حاوی طرح نظری هستند (سیدمن، ۱۳۸۶: ۱۵-۱۳). براساس یک نقطه نظر وبری (Weberian View Point) بدون تاریخ هیچ نظریه‌ای نیست (Bjorn, 2013: 190). تاریخ هرگاه با پرسش چرایی یک رخداد مواجه شود، ناگزیر از تولید نظریه است. قدمت نظریه به اندازه عمر انسان خردمند است. از زمانی که انسان -با ایجاد تفکیک و تمایز بین پدیده‌های محیطی- تلاش کرده جهان اطراف را بشناسد، نخستین نظریه‌ها خلق شده‌اند. ارائه گزارشی بدون پیش فرض نظری محال و نظریه تاریخ بخش جدایی ناپذیر هر تحقیق اجتماعی است. نظریه تاریخ یکی از عوامل کلیدی و محرک تغییرات اجتماعی بوده است. به عبارت دیگر، در پشت تغییر و تحولات هر جامعه، نظریه جدیدی در پیوند با نظریه تاریخ ساختارهای اجتماعی را تحت فشار گذاشته است.

هیچ داده مطلق، بی‌طرف و خالی از نظر وجود ندارد. داده‌ها دارای معنی و مفهوم هستند و انتخاب داده‌ها نشان دهنده پیش فرض ذهنی انتخاب‌گر است. در هر متنی اصطلاحات گزینش و انتخاب می‌شوند. تمام گزارش‌های تاریخی که توسط شاهان بر کتیبه‌ها حک شده، یا وقایع‌نگاری مورخان از رخداد‌های تاریخی، براساس گزینش واژه‌گان صورت گرفته است و انتخاب واژه‌گان، دیدگاه نظری انتخاب‌گر را منعکس می‌کند. اصطلاحات انقلاب، جنبش، شورش و غائله یکی نیستند و انتخاب‌گر با انتخاب هر یک از این اصطلاحات در واقع طرح نظری‌اش را در ارتباط با موضوع مورد مطالعه ارائه می‌کند. مفهوم نظری انقلاب، بنابر تفاسیر جدید با واژه سفید، مقوله «انقلاب سفید»، با واژه دهقان، مقوله «انقلاب دهقانی» و با واژه اسلام، مقوله «انقلاب اسلامی» را رقم زده است. هر کدام از این مقولات مفهومی در واقع با یک الگوی نظری گسترده‌تر پیوند دارند. داده‌های تاریخی قبلاً توسط عوامل تاریخی و در بافتاری تاریخی به کار گرفته شده‌اند. یک دانه گندم متعلق به ۸۰۰۰ سال پیش، به‌عنوان یک داده تاریخی، حاوی مفهوم و نظر است. زیرا گندم، به‌رغم شباهت ظاهری، جو نیست، برنج هم نیست. گندم تعریف دارد و معنی و مفهوم آن در یک بافتار اجتماعی و فرهنگی تثبیت شده است. ما به‌عنوان تاریخ‌دان نمی‌توانیم سرمان را در تاریخ فرو کنیم و فقط به اسناد و مدارک

خیره شویم (Macrailld & Taylor, 2004: 2). برخی برآنند که برای نظریه‌سازی در حوزه تاریخ درک و فهم «واقعیت‌های تاریخی» اولین قدم است (موسی‌پور بشلی، ۱۳۹۳: ۹۴). مسئله اینجاست که واقعیت‌های تاریخی را باید چگونه ببینیم؟ واقعیت‌های تاریخی داده‌ها، مفاهیم و مقولاتی نظری هستند. هر چه غلظت انتزاعی یک داده افزایش یابد، ذهنی‌تر و هرچه غلظت انتزاعی آن کاهش یابد، عینی‌تر به نظر می‌رسد. نکته مهم در نظریه‌سازی این است که «آیا پاسخ نهایی تولید شده برای مسئله مورد نظر کارآمد بوده است یا خیر؟» (همان). مقولات اصلی یک نظریه کارآمد باهم سازگارند و همدیگر را تقویت می‌کنند. نظریه‌هایی که مقولات کلیدی ناهم‌ساز دارند، دچار خطای تحلیلی شده‌اند.

بازنمایی تاریخ براساس همه اسناد و مدارک و آثار و بقایای برجای مانده از گذشته در نهایت به شکل نظری انجام می‌شود. هیچ واقعیت خالی از نظریه و هیچ «داده خامی» وجود ندارد. هر داده‌ای این قابلیت بالقوه را دارد تا در پیوند با سایر داده‌ها و مفاهیم در نهایت یک نظریه را برجسته کند. در اوایل ۱۹۷۷ تاریخ‌دانان در رخداد به‌عنوان یک مقوله نظری تأمل کردند (Sewell, 2005: 198). یک بحث نظری نظام‌مند درباره امکان نظریه‌سازی از رخداد یا «نظریه رخداد» (theory of event) در حوزه انسان‌شناسی ساختارگرا توسط مارشال سالیلز (Marshall Sahlins) ارائه شده است. سالیلز تأکید می‌کند که توجه به رخدادها از ریشه‌دارترین ویژگی‌های خاص مورخان است که باید مورد توجه قرار گیرد؛ نه اینکه، عده‌ای با تأکید بر رخدادها، نظریه را پس بزنند. رخدادها آجر ساختمان‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه هستند. سالیلز بر رابطه دو سویه رخداد و ساختار تأکید می‌کند. او ضمن بحث از «شکل‌گیری رخدادهای تاریخی توسط ساختارهای فرهنگی»، می‌گوید، اگر ساختارها، رخدادها را تعریف می‌کنند و شکل می‌دهند، این نیز درست است که رخدادها، ساختارها را بازتعریف می‌کنند و باز شکل می‌دهند (Sewell, 2005: 199-200). رخدادها مقولات نظری هستند و نقش حیاتی در تغییر تاریخی دارند. روابط اجتماعی عمیقاً توسط خطوط زیرین ساختارهای اجتماعی و فرهنگی اداره می‌شوند. مفاهیم قدرتمند نظری رخدادها مؤلفه لازم برای هر نظریه در حوزه تغییر اجتماعی است. رخدادها باید به‌عنوان توالی اتفاقاتی که به تحولات ساختاری منجر می‌شود، درک و فهم شوند (Sewell, 2005: 226-227؛ نورث، ۱۳۸۵: ۲۸۸). مهم‌ترین نکته در ارتباط با رخدادها این است که «رخدادها چگونه تفسیر می‌شوند». اصطلاحاتی مانند «رعیت»، «مردم»، «استبداد»، «مشروطه» و غیره همواره بازتعریف و بازتفسیر می‌شوند. الگوهای ذهنی و نظریه‌ها پیوسته دستخوش تغییر و تحول هستند. معنای جدید و تثبیت شده انبوهی از

اصطلاحات اجتماعی که منعکس کننده تصور اجتماعی رایج است، در نهایت، برساخت جدیدی از جهان اجتماعی و فرهنگی را ارائه می‌کند.

نکته دیگری که لازم است مورد توجه قرار گیرد، مسئله «انقضای داده» است. بسیاری از داده‌ها بنابر تغییر و تحولات تاریخی، منقضی و از رده خارج می‌شوند. ممکن است یکی از عوامل خطا در اجرای نظریه تاریخ وجود داده‌های منقضی در ساختمان نظریه باشد. داده‌های از رده خارج در قلمرو تاریخ پر بسامد است. کاربست یک نظریه با داده‌های منقضی همانند مسافرت براساس نقشه‌ای با اطلاعات غلط است. دانش تاریخ پیوسته به بروزرسانی نیاز دارد، وگرنه ممکن است در ساختمان نظریه اجتماعی اختلال ایجاد کند.

۳. نظریه خطای تاریخ

نظریه خطای تاریخ امکان نظریه تاریخ را به کلی نفی می‌کند. کارل پوپر مهم‌ترین نظریه‌پرداز نظریه خطای تاریخ است. پوپر در کتاب *فقر تاریخ‌گرایی*^۲ در برابر نظریه تاریخ مارکس یک نظریه خطا تأسیس کرده است. پوپر به جای نظریه تاریخ از اصطلاح تاریخ‌گرایی (Historicism) استفاده کرده است. مدعای اصلی پوپر ابطال روش تاریخی به‌عنوان یک روش علمی نظریه‌پردازی است. پوپر برای ابطال نظریه تاریخ گزاره‌های ذیل را مفروض می‌گیرد: الف) سیر تاریخ بشر به شدت تحت تأثیر رشد دانش بشر بوده است. ب) به‌اتکای روش‌های علمی، مسیر رشد آینده دانش و به تبع آن جهت آینده تاریخ بشر قابل پیش‌بینی نیست. پ) هیچ نظریه علمی توسعه تاریخی به‌عنوان پایه‌ای برای پیش‌بینی تاریخ - وجود ندارد. ت) امکان نظریه تاریخ کاملاً مردود است. د) بنیاد نظریه تاریخ بر تصورات غلط بنا شده و تاریخ‌گرایی ناگزیر فرو می‌ریزد (Popper, 1964: Vii). به‌نظر پوپر تاریخ‌گرایی روش کاذبی برای رسیدن به دانش عینی است (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۴۴). تمرکز پوپر و سایر مخالفان روش تاریخی از جمله فردریش فون هایک (Friedrich von Hayek) بر نشان دادن خطاهای مارکسیسم و کمونیسم بود. پوپر (۱۳۸۰) می‌گوید: اگر بخواهیم پیروزمندان به جنگ خصم برویم، باید نقاط قدرتش را بشناسیم. او نظریه تاریخ را قوی‌ترین فلسفه در میان مخالفان لیبرالیسم تلقی کرده است. نقد پوپر بر مارکس در واقع انگشت گذاشتن بر سه خطا بود: ۱. تاریخ‌گرایی. ۲. کل‌گرایی. ۳. جبرگرایی (همان). پوپر با تأکید بر وجه ابطال‌پذیری نظریه و گزاره‌های علمی، نظریه تاریخ را ایدئولوژیک و غیر ابطال‌پذیر معرفی می‌کند. به عبارت دیگر، از نظر پوپر خطای نظریه تاریخ فقدان منطق اکتشاف علمی است، زیرا روش تاریخی خصیصه ابطال‌پذیری علمی را ندارد. پوپر

می‌گوید حاکمیت مشیت الهی^۸ بر تاریخ در سنت مسیحیت یک خطا بوده است (پوپر، ۱۳۸۹: ۳۸۶/۲). نقادی به‌منظور تشخیص و حذف خطای یکی از اصول روش پیشنهادی پوپر در منطق صحیح علمی است (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۰۵). پوپر فراتر از نظریه خطای تاریخ، حتی اصل بنیادی «مشاهده» را -به‌عنوان مبنای نظریه علمی- با خطا مواجه کرد. از نظر پوپر، مسئله و پرسش مقدم بر مشاهده است، زیرا علم با مشاهده آغاز نمی‌شود، بلکه با مسئله یا پرسش آغاز می‌شود (چالمرز، ۱۳۸۳: ۵۱). تجربه‌پذیری، ابطال‌پذیری و آزمون‌پذیری از مبانی نظریه خطای پوپر هستند. از نظر پوپر نظریه‌های کلی قادر به حل مسائل جامعه نیستند، زیرا در این نظریه‌ها حل یک مسئله در گرو حل تمام مسائل در آینده است. به عبارت دیگر، از نظر پوپر نظریه‌های کل‌گرا از جمله نظریه تاریخ، گرایشی انقلابی دارند و به توتالیتاریسم و استبداد منجر می‌شوند. پوپر به‌جای نظریات کل‌گرا روش «مهندسی اجتماعی تدریجی» را به‌عنوان راهکاری مطمئن برای کشف اشتباهات و حذف خطا پیشنهاد می‌کند. پوپر می‌گوید، ما باید آماده آن باشیم که از خطاهایمان درس بگیریم و این نتیجه وقتی حاصل می‌شود که بتوانیم خطاهای خویش را بازشناسیم (پوپر، ۱۳۵۰: ۱۵۸). مدل جستجوی نظام‌مند پوپر برای تشخیص خطا عبارت است از: طرح مسئله، ارائه نظریه جدید، خطا، کشف خطا، حذف خطا (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۰۰). پوپر هم در کتاب *جامعه باز و دشمنان آن* و هم در کتاب *فقر تاریخ‌گرایی* می‌خواست به دو پرسش بنیادی پاسخ دهد: ۱. چگونه نیات خوب منجر به بروز فجایع می‌شود؟ ۲. چگونه اندیشه‌های خطرناک مقبولیت عام می‌یابند؟ در واقع مسئله بنیادی پوپر در مهم‌ترین آثارش راهبرد تشخیص خطا بود. اما او به جای ارائه روش تحلیل و تشخیص خطا، با تبر به جان ریشه دانش تاریخ افتاد. او پس از ویران کردن خاستگاه نظریه تاریخ برای ارائه نظریه جامعه باز و دشمنان آن چاره‌ای نداشت جز اینکه بگوید، نظریه‌اش پایگاه علمی موثقی ندارد (پوپر، ۱۳۸۰). کار و تلاش پوپر مصداق شعر سعدی بزرگ است که گفت: «یکی بر سر شاخ بن می‌برید». اگرچه پوپر با خود ویرانی به ناگزیری از نظریه تاریخ اذعان نکرد، اما نظریه تاریخ در گذار از جامعه بسته به جامعه باز خودنمایی می‌کند. همچنین، هایک -اقتصاددان برنده جایزه نوبل و دوست پوپر- با اینکه در جایگاه مخالف نظریه تاریخ می‌نشیند، ناگزیر برای زیرساخت تحلیل‌های اقتصادی خویش، نظریه تاریخ را با عنوان نظریه تکامل فرهنگی مورد استفاده قرار می‌دهد. بسیاری از تحلیل‌های اقتصادی هایک از جمله «نظم خودجوش بازار» و ... ریشه در نظریه تاریخ دارد.^۹

در ادامه نشان می‌دهم که نظریه خطای تاریخ خود بر چندین مفروض خطا بنا شده است:

۱. پوپر می‌گوید نظریه باید ابطال‌پذیر باشد و در غیر این صورت، علمی نیست. این گزاره برای خود اصل ابطال‌پذیری هم صادق است. یعنی اگر اصل ابطال‌پذیری، ابطال‌پذیر نباشد، پس علمی نیست. ابطال اصل ابطال‌پذیری پوپر به معنی این است که امکان نظریه‌سازی در تاریخ وجود دارد. ۲. اینکه آینده مطلقاً قابل پیش‌بینی نیست، یک فرض خطاست. براساس داده‌های روانشناسی شخصیت، برخی رفتارهای انسانی و اجتماعی بنابر شرایط و مقتضیات خاص قابل پیش‌بینی است و سیاست‌های کلان کشورها و برنامه‌های مختلف توسعه بر پایه اصل پیش‌بینی نسبی آینده پیاده‌سازی می‌شود. با گذشت بیش از نیم قرن از نظریه خطای تاریخ پوپر جامعه‌شناسان همچنان به دنبال شناسایی قواعد عام در تاریخ بوده و الگوهای عام تاریخ در نظریات اجتماعی مختلفی کاربرد داشته و دارد. ۳. تکامل به عنوان یکی از نظریه‌های پایه در علوم طبیعی براساس مطالعات تاریخی شکل گرفته است. دانش زیست‌شناسی خاستگاه تاریخی دارد و نظریه تاریخ در علوم طبیعی تاکنون منشأ تحولات علمی بزرگی بوده است. ۴. نظریه خطای تاریخ پوپر بیشتر بر تشخیص خطای مارکسیسم متمرکز است. به عبارت دقیق‌تر، پوپر نظریه تاریخ را به نظریه مارکسیسم فرو کاسته است. امروزه نظریه خطای تاریخ پوپر فرو پاشیده است، چرا که نتیجه نهایی چندین دهه مناقشه بر سر نظریه تاریخ به اینجا ختم شد که تاریخ از نظریه جدایی‌ناپذیر است (نوذری، ۱۳۷۸). اما پوپر به لحاظ صورت‌بندی منسجم نظریه خطای تاریخ سهم سترگی در دانش نظری تاریخ دارد. او می‌گوید: «حتی اگر مرگ یک نظریه به‌زودی فرا رسد نباید فراموش شود که آن نظریه چه واقعیت‌های آزمایشی تازه و شاید غیر قابل توضیح و در کل مسائل جدیدی را برای ما به میراث گذاشته است» (پوپر، ۱۳۶۸: ۳۰۲). آزمایش نظریه به‌منظور تشخیص خطا مهم‌ترین پیام کتاب فقر تاریخ‌گرایی پوپر است.

تامپسون (Thompson) در کتاب *فقر نظریه یا جهان‌نمای خطاها* (The Poverty of Theory Or an Orrery of Errors)، در مقابل نظریه ساختارگرایی مارکسیستی آلتوسر - با ارجاع به پوپر - نظریه خطای تاریخ را افراشته است. تامپسون نظریه تاریخ را نوعی نظریه خطا می‌داند، اما از موضع یک مارکسیست و به شکلی متناقض، به‌شدت از ماتریالیسم تاریخی دفاع می‌کند. تامپسون همانند پوپر در بحث عینیت و ذهنیت در تاریخ، جانب عینیت را گرفته است (Thompson, 1995: 5-6). برخی از مفروضات اصلی نظریه خطای تاریخ تامپسون به این شرح است: ۱. حقایق تاریخی مجزا و گسسته هستند. ۲. اعتبار وقایع تاریخی باید مورد بررسی و مشکافانه قرار گیرد. ۳. وقایع تاریخی ماهیتی خودافشاگر دارند. ۴. واقعیت‌های تاریخی عینی

هستند و مسلماً وجود واقعی دارند. ۴. دانش تاریخ در ماهیت خویش مشروط و ناقص است، اما غیر واقعی نیست. ۵. دانش تاریخ به واسطه پرسش‌های پیشنهاد شده در مدارک تاریخی، محدود، مشخص و گزینشی است. ۶. مدارک و شواهد تاریخی ویژگی‌ها را تعیین کرده است؛ تمام نظریه‌هایی که با عینیت شواهد و مدارک تاریخی مطابقت ندارند، نادرست هستند. ۷. فرض حرکت از حال به گذشته، وضعیت هستی‌شناختی گذشته را تغییر می‌دهد و سوء تفاهم حال و گذشته را ایجاد می‌کند. ۸. دانش تاریخ هنگامی که در معرض استعلام معرفت‌شناختی قرار گیرد، ممکن است از سایر پارادایم‌های علمی جدا شود. تامپسون می‌گوید: «تلاش برای شناسایی تاریخ به عنوان یک علم همواره گیج‌کننده و بی‌فایده بوده است. اگر مارکس و بیشتر انگلس، بعضی اوقات در این خطا افتادند، پس ما می‌توانیم عذرخواهی کنیم» (Ibid: 53-54).

به وضوح مشخص است که بنیاد نظریه خطای تاریخ بر مفروضات خطا بنا شده است. برخی از این مفروضات عبارتند از: الف) دانش تاریخ داده‌محور است. ب) داده‌های تاریخی واقعیت‌های عینی هستند. پ) دانش تاریخ مبتنی بر رخدادهای منحصربفرد است. ت) رخدادها قاعده‌مند و قابل تعمیم نیستند. نظریه تاریخ به ما کمک می‌کند تا کمتر تاریخ را به عنوان یک سری رخدادهای منحصربفرد غیرمرتبط ببینیم (Macraill & Taylor, 2004: 151). جهان ممکن است در تمام ویژگی‌ها و خصوصیات‌اش بی‌نظیر و منحصربفرد نباشد (Bjorn, 2013: 190). فرض وجود داده‌های تاریخی مجزا و مستقل از مفاهیم و مقولات نظری، یک خطاست؛ زیرا داده‌های تاریخی با الگوهای نظری گسترده‌تری پیوند دارند. داده‌ها و الگوها برهم کنش متقابل دارند. هم الگوهای نظری در شکل‌گیری داده‌ها مؤثر بوده و هم داده‌های تاریخی الگوها را تغییر داده‌اند. تجربه‌های تاریخی مشترک سرشت منحصربفرد تاریخ را رد می‌کند. به عبارت دیگر، ادراک مشترک واقعیت به معنای رد سرشت منحصربفرد وقایع تاریخی است. برای مثال در میان میلیون‌ها تجربه زیسته منحصربفرد ممکن از بیماری کرونا تعدادی تجربه مشترک وجود دارد که پایه و اساس واقعیت کرونا را تشکیل می‌دهد. در متون و داده‌های تولید شده برای بحران کرونا واقعیت‌های مشترکی از جمله: شستن دست‌ها، سرماخوردگی، تب، مرگ، قرنطینه، ماسک زدن، تعطیلی مدارس، بحران‌های اقتصادی و ... واقعیت کرونا را نمایان می‌سازد. بنابر این ما کرونا را نه بر اساس وقایع منحصربفرد، بلکه، برپایه واقعیت‌های مشترک ادراک می‌کنیم. در واقع بنیاد معرفت به جهان -از جمله معرفت تاریخی- بر تجربه و ادراک مشترک انسانی استوار است. این تجربه و ادراک مشترک در زبان هر قوم و ملتی بازتاب می‌یابد. مفاهیمی مانند عدالت، آزادی، عشق، خوشبختی، انحصار، قحطی و هزاران مفهوم و

مقوله دیگر براساس تصدیق‌های مشترک و در بین‌ذهنیتی تاریخی ساخت یافته‌اند. این مفاهیم به هیچ وجه منحصر‌بفرد نیستند و به عنوان مقولاتی عام در گذشته تاریخی اقوام و ملت‌های مختلفی قابل ردیابی هستند.

در تاریخ‌نگاری «بیرون کشیدن مفهوم از واقعیت» یا «استخراج نظر از داده» کاملاً امکان‌پذیر است. باید توجه کرد که داده‌های تاریخی واقعیت‌های عینی نیستند، بلکه مقولاتی نظری و ذهنی‌اند. فقط شعبده‌بازی مثل پوپر می‌تواند دستش را تا آرنج در کلاه نظری تاریخ فرو کند و دنبال خرگوش واقعی بگردد. تجربه کمونیسیم، مارکسیسم و سوسیالیسم نشان می‌دهد، درست یا غلط، نظریه تاریخ منشأ تحولات عظیمی در جهان بوده است. سزاور نیست به خاطر خطای نظریه تاریخ تیشه بر ریشه این دانش کهنسال بزنیم. نظریه خطای تاریخ، دانش تاریخ را به عنوان جنگ‌سالار، دشمن آزادی و حامی توتالیتاریسم، فرسخ‌ها دورتر از پشت دروازه‌های شهر به زنجیر کشیده و به شبه دانشی بی‌خاصیت و غیر کاربردی تبدیل کرده است. تحت تأثیر پوپریسم و القانات خطای تاریخ، تاریخ‌دانان برای انتقال تاریخ از بستر اصلی به مجاری دیگر تلاش کرده‌اند. رویکردهای جدید تاریخ‌فروستان، تاریخ مردم و تاریخ فرهنگی بی‌تأثیر نبوده و منشأ خدماتی به جامعه امروز بوده‌اند؛ اما سر بر آوردن بسیاری از بحران‌های اخیر جهان از جمله: خشکسالی و بحران‌های زیست محیطی، حمله روسیه به اوکراین، افزایش کم سابقه تنش‌ها در خاورمیانه، رشد تروریسم و گروه‌های پیکارجو، بحران‌های اقتصادی و ازدیاد جمعیت گرسنگان در جهان، افزایش بی‌سابقه جمعیت پناه‌جویان و مهاجران به کشورهای توسعه‌یافته، افزایش تهدید به حمله هسته‌ای و ... نشان می‌دهد، دانش تاریخ مقصر بروز جنگ و بحران در جهان نیست. به عبارت دیگر، سرکوب دانش تاریخ تاکنون -از جنگ جهانی دوم به بعد- به حل و فصل مسائل مهم جهان، صلح، امنیت و رفاه منجر نشده است.

۴. نتیجه‌گیری

در این تحقیق به منظور بازنگری در نظریه تاریخ مواضع خصمانه پوپریسم و نظریه خطای تاریخ نقد شد. براساس یافته‌های این تحقیق، هرگونه معرفت به جهان -از جمله معرفت تاریخی- نه بر اساس وقایع و داده‌های منحصر‌بفرد، بلکه بر پایه ادراک و فهم مشترکی از واقعیت ساخته می‌شود. هر آنچه که از گذشته به دوران معاصر منتقل شده چهارچوبی نظری دارد. هیچ داده خام و تهی از نظر وجود ندارد. پوپر هرگونه جستجوی قواعد کلی در تاریخ را خطا می‌داند، اما خودش تاریخ غرب از افلاطون تا مارکس را تحت قاعده کلی تاریخ‌گرایی یا

اصالت تاریخ برساخته و سپس نفی کرده است. به عبارت دیگر، پوپر بخش عمده ای از تاریخ اندیشه غرب-از افلاطون و ارسطو تا هگل و مارکس-را ذیل قاعده کلی ((خدمت به توتالیتاریسم)) ارزیابی و رد می‌کند. فردریش فون هایک، اقتصاددان برجسته و دوست پوپر، نیز، این خطا را مرتکب شده است. هایک هم نظر با پوپر، امکان نظریه تاریخ را رد می‌کند، اما نظریه تکامل فرهنگی او به عنوان پشتیبان و زیرساخت مستحکمی برای نظریات و تحلیل‌های اقتصادی اش با برساخت قواعد کلی تاریخ صورت‌بندی شده است. این تحقیق نشان داد که نظریه موتور ماشین تاریخ و بدون آن دانش تاریخ کارایی لازم را ندارد. نتایج تحقیق حاضر در گزاره‌های ذیل خلاصه می‌شود: ۱. هر معرفتی به‌جهان چهارچوبی نظری دارد و جهان هستی یک نظریه است. ۲. نظریه از داده‌های خام استخراج نمی‌شود؛ زیرا هیچ داده خام و خالی از نظر وجود ندارد و هر داده، رخداد و مقوله به‌شکل بالقوه یک نظریه یا دست‌کم در پیوند با یک نظریه گسترده‌تر است. ۳. تاریخ نظریه ای خودبنیاد، پویا، و بخش جدایی‌ناپذیر هر تحقیق اجتماعی است. ۴. تاریخ دانش مبتنی بر وقایع منحصربرفرد و جزئی نیست و معرفت تاریخی حاصل ادارک و تجارب تاریخی مشترک است. ۵. کنشی متقابل بین نظریه تاریخ و تغییرات اجتماعی، زیستی و محیطی وجود دارد. ۶. گذشته به معنای هویتی مستقل در پشت مرزهای جامعه امروز وجود ندارد و تاریخ آمیخته در امروز و اکنون است. ۷. جامعه امروز معیار درستی و خطای نظریه و دانش تاریخ است. ۸. اگر داروینیسیم با اشاره به اصالت جنگ، سرشت خونریز بشر را در تاریخ نشان داد و مارکسیسم از آن سلاح ساخت؛ نباید گناه آنان به پای دانش تاریخ نوشته شود. ۹. نظریه تاریخ جنگ را در پیوند با فرگشت زیستی انسان به عنوان بخشی از سرشت گریزناپذیر تاریخ می‌پذیرد. ۱۰. پوپریسم با صدور حکم خلع نظریه از تاریخ، به ناحق، دانش تاریخ را به عنوان حامی توتالیتاریسم و یکی از عوامل بروز جنگ جهانی دوم مجازات کرده است. ۱۱. نظریه خطای تاریخ به علت اتکا بر مفروضات خطا، اکنون، فرو پاشیده است. هشدارها ی شروع جنگ جهانی سوم شاهد قانع کننده ای برای این ادعاست. ۱۲. به پیروی از مارکس، اقتصاد یکی از پایه‌های اصلی دانش تاریخ است و تحلیل اقتصادی برای نظریه تاریخ ضرورت تام دارد. ۱۳. دانش تاریخ، خطای نظریه‌های گذشته را می‌پذیرد و برای تشخیص و پرهیز از خطا در تحقیقات اجتماعی تلاش می‌کند. ۱۴. دانش تاریخ می‌تواند به ترویج دمکراسی، آزادی، صلح و بهبود روابط کشورهای جهان کمک کند.

این تحقیق تلاشی در جهت بازنگری در نظریه تاریخ و پاسخ به مخالفان بود. نویسنده امیدوار است دانشجویان و محققانی دیگر از رشته‌های تاریخ، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، مطالعات فرهنگی و سایر حوزه‌های بینارشته‌ای، به نحوی شایسته‌تر بر غنای آن بیفزایند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ممکن است این نقد وارد شود که نظریه کمونیسم با وجود ناکارآمدی هنوز منقرض نشده است (Kicmari, 2018: 43). باید توجه داشت که کمونیسم با وجود اینکه بارها مورد بازسازی قرار گرفته است، نسبت به مسائل جهان امروز، همچنان ناکارآمد است و امکان انقراض آن در آینده وجود دارد.
۲. جرالد کوهن (Gerald Cohen) کتابی با عنوان نظریه تاریخ کارل مارکس، یک دفاع (Karl Marx's Theory of History, A Defence) منتشر کرده است.
۳. مارکس در کتاب فقر فلسفه (Poverty of Philosophy) در برابر نظریات اقتصادی پرودون، اقتصاددان فرانسوی، یک نظریه خطا تأسیس کرده است. مارکس در این کتاب خطاهای پرودون را به‌لحاظ هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی با ارجاع به هگل، ریکاردو و دیگران نشان می‌دهد. از جمله اینکه مارکس می‌گوید «همه نتیجه‌گیری‌های مساوات‌طلبانه‌ای که جناب پرودون از تئوری ریکاردو گرفته، بر یک خطای بنیادی اتکا دارد» (مارکس، ۱۳۸۴: ۵۵-۵۴). مارکس می‌گوید، پرودون تعیین ارزش یک کالا به‌واسطه مقدار کار مصرف شده را با تعیین ارزش کالا به‌واسطه ارزش کار مصرف شده، خلط کرده است.
۴. نظریه خطای اخلاقی توسط جان مکی (Mackie, 1977) ارائه شد. مکی می‌گوید نظریه اخلاق برای ارزش‌های اخلاقی قائل به یک عینیت است، فرض عینی بودن ارزش‌های اخلاقی در پایه و معانی اصطلاحات اخلاقی گنجانیده شده است (Mackie, 1977: 35). به عبارت دیگر، در حالی که نظریه اخلاقی به سادگی فرض می‌کند ارزش‌های عینی وجود دارد، نظریه خطای اخلاقی ارزش‌های عینی را رد می‌کند. از نظر مکی کل اخلاق بر یک فرض خطا بنا شده است (Mizzoni, 2010: 167). روندهای تاریخی متعددی در شکل‌گیری آنچه که مکی «الگوهای عینیت» می‌نامد، مؤثر بوده است. نظریه خطای اخلاقی حق و باطل را جعل و اختراع می‌داند و از این زاویه به یک چشم‌انداز تکاملی و حتی داروینیسم اجتماعی نزدیک شده است. مکی از نظریه تکامل برای حمایت از فرضیاتش درباره «الگوهای عینیت» در تاریخ بهره گرفته است. نظریه خطای اخلاقی این گزاره‌ها را می‌پذیرد: الف) ادعاهای اخلاقی قابل راستی‌آزمایی هستند. ب) ویژگی‌های اخلاقی که قادر به ساختن این ادعاها باشد، وجود ندارد. بنابر این، نظریه خطای اخلاقی همه ادعاهای متافیزیکی و اخلاقی را رد می‌کند. طبق نظریه خطای اخلاقی قضاوت‌های اخلاقی در سراسر جهان بنابر الگوهایی غیر از عقل

یا مغز انجام می‌شود. به عبارت دیگر، الگوهای عینیت تاریخی قضاوت‌های اخلاقی را کنترل می‌کند (Rini, 2016: 650). آنچه وجود دارد نه عینیت، بلکه «توهم عینیت» است. مطالعات اخلاق تکاملی نشان می‌دهد که ما انسان‌ها توهم عینیت داریم و البته، این توهم لازمه زیستن ماست (Ruse, 1986: 253). همچنین، بر مبنای نظریه خطای اخلاقی به نظر می‌رسد بسیاری از ادعاهای اخلاقی «دلایل شخص دوم» هستند. برای نمونه، به نظر می‌رسد دلایل نگه‌داشتن قول و تعهد، وابسته به قدرت مرجع قول است، چون او می‌خواهد ما به پیمان‌مان متعهد باشیم. بر اساس این استدلال بسیاری از کارهایی که ما انجام نمی‌دهیم، نه به خاطر وجود ارزش‌های عینی، بلکه به خاطر قدرت مطالبه‌کننده-ای است که به‌عنوان دلایل هنجاری شخص دوم پذیرفته‌ایم (Rowland, 2019: 2-7). نسل دوم نظریه خطای اخلاقی در کارهای میکائیل روس (Michael Ruse) و ریچارد جویس (Richard Joyce) برجسته شد. روس و جویس بیش از پیش نظریه خطای اخلاقی را از چشم‌اندازی تکاملی نگریسته‌اند. آنها تأکید می‌کنند که واقعیت تکامل انسان حقایق و ارزش‌های اخلاقی را تضعیف می‌کند و نشان می‌دهد اخلاق توهمی بیش نیست (Mizzoni, 2010: 171).

۵. نظریه خطا متأثر از تکنیک‌های تجربی و توسعه نظری احتمالات در ریاضیات ظهور کرد. ظاهراً گالیه اولین گزاره‌های نظریه خطای احتمالی را صورت‌بندی کرد (Nachum, 1974: 348). اینکه گالیه اولین فرضیه نظام‌مند شناخته شده در زمینه نظریه خطا را ارائه کرده، چندان قابل اطمینان نیست. اندیشمندان اسلامی در حوزه ریاضیات، نجوم، فلسفه، پزشکی و ... «ردیه» بر آثار دیگران نوشته‌اند و احتمال دارد که آنها قبل از گالیه گزاره‌های نظریه خطا را صورت‌بندی کرده باشند.

۶. بنابر این، مفروض بنیادین گراند تئوری (Glaser & Strauss, 1967) یعنی برپایی نظریه، به‌واسطه بیرون کشیدن مفهوم از «داده خام»، مردود است. تئوری زمینه‌ای پس از سپری کردن چند دهه درخشان، گسترش در اقصی نقاط جهان و زمینه‌های پژوهشی مختلف، در دهه اخیر از رونق افتاده است (Corbin, 2017: 301-302).

۷. کارل مارکس در پاسخ به کتاب *فلسفه فقر* (Philosophy of Poverty) پرودون، اقتصاددان فرانسوی، کتاب *فقر فلسفه* (Poverty of Philosophy) را نوشت. متأثر از عنوان کتاب فقر فلسفه مارکس، کارل پوپر کتاب *فقر تاریخ‌گرایی* و ادوارد تامپسون کتاب *فقر نظریه* را منتشر کردند.

۸. مشیت الهی کهن‌ترین نظریه تاریخ است و ریشه در ادیان دارد. این نظریه مهم‌ترین مرجع تبیین رخدادهای تاریخ بوده است.

۹. هابک از پیشگامان نظریه تکامل فرهنگی است. طبق نظریه تکامل فرهنگی هابک انسان‌ها و اجداد نخستین‌شان (هومینید) برای میلیون‌ها سال در قالب گروه‌های کوچک زندگی می‌کردند. زندگی در این گروه‌های کوچک دارای چهارچوبی مشخص، سفت و سخت بود. هر عضوی شناخت کاملی از سایر اعضای گروه داشت. در تصور عمومی، محیط به عنوان منبعی بالقوه برای دسترسی به خوراک

و خطر ترسیم می‌شد. امکان مشارکت در درون این گروه‌های کوچک بسیار محدود بود. در خلال این دوره طولانی غرایز خاصی که به رفتار انسان جهت می‌داد، تکامل یافته و با ژنتیک انسان سازگار شده بود. الگوی حاکم بر زندگی در گروه‌های کوچک بر اتحاد و انسجام گروهی تأکید می‌کرد؛ زیرا این انقباض لازمه زیستن بود. هایک می‌گوید تمدن امروزی امکان ظهور یافت؛ زیرا برخی از این گروه‌های کوچک صورت‌های دیگری از رفتار را توسعه دادند. مردم صورت دیگری از دانش را کسب کردند که به آنها امکان می‌داد در مقابل محیط پیوسته قوی‌تر شوند. این قدرتمندی به واسطه همکاری و مشارکت بیشتر شکل گرفت. به عبارت دیگر، سنتی از قواعد یادگیری تکامل یافت که به افراد اجازه می‌داد با افرادی از سایر گروه‌های در حال رشد همکاری کنند. این قواعد از میان نسل‌های پیروز گذشته بود و در طول زمان به واسطه آموزش، تقلید و سایر روش‌های یادگیری بهبود می‌یافت. بنابر این، به تدریج جمعیت انبوهی از انسان‌ها در فعالیت‌ها همکاری می‌کردند. گروه‌هایی که با این قاعده سازگار شدند، نه تنها جمعیت‌شان افزایش یافت، بلکه در تولید و جذب اعضای سایر گروه‌های اطراف موفق شدند. عمده این قواعد آموخته شده مانند صداقت، اعتماد و وفاداری قراردادی تکامل یافت و جایگزین غرایز ذاتی شد. به تدریج سایر نهادهای اجتماعی مانند خانواده، زبان، حقوق، مالکیت خصوصی، بازار و پول در همین الگو امکان ظهور یافت. این نهادهای اجتماعی نوظهور نقش اساسی را در تکامل فرهنگی بازی کردند. تعدادی از قواعد اخیرتر ممنوعیت‌های سابق را لغو کردند. در مسیر تکامل فرهنگی به جای تأکید بر ممنوعیت‌های خاص، قوانین در جهت بها دادن بیشتر به فرد و حفاظت از افراد در برابر خشونت اشخاص ثالث توسعه یافت. هایک می‌گوید، به عنوان مثال، تحمل تجارت کالا با اعضای دیگر گروه‌ها، به رسمیت شناختن نامحدود مالکیت خصوصی، تحمل فشار تعهد قراردادی، اجازه رقابت با تولیدکنندگان همکار در همان تجارت، قرض دادن پول مخصوصاً در مقابل بهره و ... در واقع اختراعاتی فرهنگی و در اصل تخلف از غرایز ذاتی و نقض قوانین مرسوم قلمداد می‌شد. هایک تأکید می‌کند قوانین و قواعدی که منجر به ظهور تمدن جدید شده‌اند، هدفمند نبوده بلکه بیشتر به واسطه شانس و تصادف شکل گرفته‌اند. به عبارت دیگر، طبق نظر هایک هیچ نیروی پیشرانی پشت تکامل فرهنگی نبوده است. برای اطلاعات بیشتر درباره نظریه تکامل فرهنگی هایک بنگرید به:

Backhaus, Jorgen G, (2002), *Entrepreneurship, Money and Coordination: Hayek theory of cultural evolution, UK and USA*: Edward Elgar.

کتابنامه

پوپر، کارل، (۱۳۵۰)، *فقر تاریخی‌گری*، ترجمه احمد آرام، تهران: خوارزمی.

۲۷۰ پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، سال ۱۱، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

پوپر، کارل، (۱۳۷۹)، *اسطوره چارچوب: در دفاع از علم و عقلانیت*، ترجمه علی محمد پایا، تهران: طرح نو.

پوپر، کارل، (۱۳۷۹)، *سرچشمه‌های دانایی و نادانی*، ترجمه عباس باقری، تهران: نی.

پوپر، کارل، (۱۳۸۶)، *حداسرها و ابطال‌ها*، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.

پوپر، کارل، (۱۳۸۹)، *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، ج ۱ و ۲، تهران: نیلوفر.

پوپر، کارل، (۱۳۸۰)، *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ج ۱، تهران: خوارزمی.

چالمرز، آلن فرانسیس، (۱۳۸۳)، *چیستی علم*، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران: سمت.

سیدمن، استیون، (۱۳۸۶)، *کشاکش آراء در جامعه‌شناسی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.

کاتوزیان، محمدعلی همایون، (۱۳۷۳)، *کارل پوپر و فقر تاریخ‌گرایی*، کیان، شماره ۲۲، ص ۴۶-۴۲.

مارکس، کارل و انگلس، فردریک، (۱۳۸۵)، *مانیفست حزب کمونیست*، ترجمه محمد پورهرمزان، برلین: حزب توده ایران.

مارکس، کارل، (۱۳۸۴)، *فقر فلسفه*، بی‌جا: نشر کارگری سوسیالیستی.

مارکس، کارل، (۱۳۸۷)، *سرمایه (کاپیتال) تحلیل نقادانه تولید کاپیتالیستی*، ترجمه جمشید هادیان، ج ۱، نشر اینترنتی.

مهدوی، ابوالقاسم و نصیری‌ا قدم، علی، (۱۳۸۸)، «تطور برنامه پژوهشی یک اقتصاددان نهادگرا: داگلاس سیسیل نورث، جستارهای اقتصادی، شماره ۱۲، ص ۱۷۴-۱۴۹».

موسی‌پور بشلی، ابراهیم، (۱۳۹۳)، «نه آنکه عطار بگوید: یادداشتی درباره نظریه و تاریخ اجتماعی»، *فرهنگ امروز*، شماره چهارم، ص ۹۵-۹۴.

نورث، داگلاس، (۱۳۸۵)، «عملکرد اقتصادی در گذر زمان»، ترجمه مهدی بی‌نیاز، راهبرد، شماره ۸، ص ۳۰۰-۲۸۱.

نوذری، حسینعلی، (۱۳۷۸)، *تاریخ‌نگری یا مکتب اصالت تاریخ*، تاریخ معاصر ایران، سال ۳، شماره ۹، ص ۱۲۲-۸۹.

Backhaus, Jorgen G, (2002), *Entrepreneurship, Money and Coordination: Hayek theory of cultural evolution*, UK and USA: Edward Elgar.

Bjorn, Thomassen, (2013), "Anthropology and Social Theory: Renewing Dialogue", *European Journal of Social Theory*, V. 16, N. 2, PP 188-207.

Corbin, Juliet, (2017), "Grounded Theory", *The journal of positive psychology*, V. 12, N. 3, PP 301-302.

Evnine, Simon J, (2016), *Making Objects and Events*, United Kingdom: Oxford University Press.

- Kaizhong, Guo and Liu, Shiyong, (), *Fundamentals of Error Theory*, Guangzhou: Springer.
- Kicmari, Sabri, (2018), "the history continues: reflection about the theory of the end of history from Francis Fukuyama", *Sociology Study*, V. 8, N. 1, PP 42-48.
- Macrauld, Donald M, Taylor, Avram, (2004), *Social History and Social Theory*, New York: Palgrave Macmillan.
- Mizzoni, John, (2010), "Evolution and Error Theory", *Theory and Method*, V. 49, N. 2, PP 165-194.
- Nachum L, Rabinovitch, (1974), "Early Antecedents of Error Theory", *History of Exact Sciences*, N. 13, PP 348-358.
- Popper, Karl, (1964), *Poverty of Historicism*, New York: Harpet and Row.
- Richerson, Peter, J and Christiansen, Morten H, (2013), *Cultural Evolution, Society, technology, language and religion*, Frankfort and MTT Press, Massachusetts, Strungmann Forum Reports.
- Rini, Regina, (2016), Book Review, *Moral Error Theory: History, Critique, Defense*, *The Philosophical Quarterly*, V. 67, N. 268, PP 650-653.
- Rowland, Richard, (2019), "Moral Erroe Theory Without Epistemic Error Theory: Scepticism about Second-Personal Reasons", *The Philosophical Quarterly*, V. 0, N. 0, PP 1-23.
- Ruse, M, (1986), *Taking Darwin Seriously: A Naturalistic Approach to Philosophy*, Oxford: Blackwell.
- Samuel, Raphael, (2016), *People's History and Socialist Theory*, New York: Routledge.
- Sewell GR, Williams H, (2005), *Logics of History, Social History and Social Transformation*, Chicago and London: University of Chicago Press.
- Thompson, E. P, (1995), *The Poverty of Theory: Or an Orrery of Errors*, London: Merlin Press.
- Turner, Stephen, (2007), "Social Theory as a Cognitive Neurscience", *European Journal of Social Theory*, V. 10, N. 3, PP 374-375.